

نگاهی به نقش عواطف و احساسات در ادراکات و تاثیر آن در امکان استخراج قوانین اخلاقی

نویسنده مسئول: ۱. محسن زکی پور، دانش آموخته دکتری حکمت متعالیه، گروه فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران، رایانامه:

m.z313@mailfa.com - 0009-0003-6845-8202

۲. احمد رضا کفراشی، دانش آموخته دکتری فلسفه دین، گروه کلام و فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران، رایانامه:

kafrashi1390@gmail.com / ۸۲۵۸-۱۲۲۵-۰۰۰۱-۰۰۰۹

۳. مرتضی وجبی، دانش آموخته دکتری حکمت متعالیه، گروه فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران، رایانامه: rajabiamin313@gmail.com

0000-0002-0798-0887

۴. سیدروح الله نورافشان، دانش آموخته دکتری مبانی نظری اسلام، گروه الهیات، دانشکده‌های فارابی دانشگاه تهران، ایران، رایانامه: s.r.noorafshan@ut.ac.ir

0000-0002-2698-6723

چکیده

معرفت‌شناسان در برخورد با نقش عواطف در معرفت اخلاقی، رویکردهای متفاوتی اتخاذ نموده‌اند؛ برخی از آن‌ها، هرگونه تأثیرگذاری عواطف بر شکل‌گیری باورها را موجب نقصان معرفتی قلمداد می‌کنند. در نقطه مقابل، گروهی دیگر بر نقش مثبت عواطف در استنتاج قوانین اخلاقی تأکید دارند. بر این اساس، هدف پژوهش حاضر، تحلیل فلسفی و برهانی در حوزه مباحث فرا اخلاق، پیرامون چگونگی دلالت عواطف بر قوانین اخلاقی و امکان‌سنجی استخراج قوانین اخلاقی از بطن آن‌ها است. این تحقیق با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و جمع‌آوری اسنادی، نشان می‌دهد که عواطف فطری برخلاف عواطف غریزی مشتمل بر سه ویژگی «درک آگاهانه از کمال» و «مشتمل بودن بر کمال طلبی» و «نفی خودخواهی و میل به دیگرخواهی» هستند. همچنین عواطف اخلاقی در سه ویژگی «تغییرناپذیری»، «نهادینه شدن در انسان برای رسیدن به کمال» و «نفی خودگرایی و میل به دیگرخواهی» با قوانین اخلاقی مشترک هستند. بنابراین دستاورد پژوهش حاکی از آن است که عواطف فطری از قابلیت و ظرفیت لازم جهت دلالت بر قوانین اخلاقی برای رسیدن به هدف غایی اخلاق یعنی قرب الهی برخوردار هستند.

کلیدواژه‌ها: عواطف فطری، امیال فطری، قوانین اخلاقی، عواطف غریزی، اصول اخلاقی

عواطف و هیجانات یکی از مهم‌ترین ساحت‌های وجودی انسان است که کارکرد و میزان اهمیت آن‌ها در مباحث علمی اولیه دچار ابهام بوده است. در یونان باستان، فیلسوفانی چون سقراط، افلاطون و ارسطو با طرح پرسش‌های بنیادی، به بررسی جدی چگونگی و شکل‌گیری احساسات و عواطف پرداختند و این مباحث با گستره‌ی وسیع‌تری در ادوار بعدی فلسفه‌ی یونانی دنبال شد. این سنت‌های فلسفی و علمی، تطورات بنیادینی را تا دوران معاصر طی نموده‌اند؛ به گونه‌ای که امروزه، مسائل معطوف به عواطف و کیفیات نفسانی، در حوزه‌های تخصصی دانش‌هایی نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فیزیولوژی، عصب‌شناسی و فلسفه، به شکلی روشمند مورد واکاوی قرار می‌گیرد. این بررسی‌ها هم جنبه‌های نظری و هم جنبه‌های عملی را شامل می‌شود و هدف آن شناخت دقیق‌تر پیچیدگی‌های وجودی و کارکردی عواطف و احساسات است.

روان‌شناسان همواره کوشیده‌اند تا حقیقت انسان را بر اساس نسبت دو حوزه‌ی عقل و عواطف تعریف کنند. در فلسفه‌ی یونانی، اولین تحلیل‌های فلسفی بر غلبه‌ی عقل بر عواطف تأکید داشتند. عواطف و هیجانات اغلب به لحاظ هنجاری و توصیفی، فروتر از حوزه‌ی عقلانی تلقی می‌شدند. در این دیدگاه، عقل مسئولیت کنترل هیجانات و هدایت آن‌ها به سوی اهداف شرافتمندانه را بر عهده داشت (ر.ک: مریم نصر اصفهانی، ۱۳۹۹، ص. ۱۸-۲۰). عقل‌گرایان اروپایی نظیر دکارت و لایبنیتس، هرچند ممکن است به اندازه‌ی افلاطون، عقل را پرستش نمی‌کردند، اما در غلبه دادن آن بر ساحت عاطفی ذره‌ای تردید نداشتند. از قرن ۱۸ به بعد، تحت تأثیر ایده‌های فیلسوفان مهم انگلیسی و اسکاتلندی نظیر هیوم و آدام اسمیت، جایگزین‌هایی برای برتری عقل پدید آمد. یکی از مهم‌ترین این دیدگاه‌ها، نظر دیوید هیوم بود که برخلاف تصورات رایج زمان خود، بیان کرد که عقل برده‌ی هیجانات است و قضاوت‌های اخلاقی از احساسات سرچشمه می‌گیرد نه عقل. هرچند هیوم رسماً کار خود را با محدود ساختن هرچه بیشتر عقل در نظام فکری‌اش آغاز کرد، اما خود او در عمل از این دیدگاه فاصله گرفت (همان، ص ۳۵). از اواخر قرن ۱۹، نزاع بین عاطفه‌گرایان و عقل‌گرایان مجدداً در حوزه‌های روان‌شناسی و اخلاق خود را نشان داد. نظریه‌ی روانکاوی، قضاوت‌های افراد را ناشی از انگیزه‌ها و احساسات ناهشیار می‌دانست که لزوماً با استدلال عقلی به دست نمی‌آیند. در مقابل، با ظهور نظریات عقل‌گرا در دهه‌ی ۱۹۶۰، مجدداً مخالفت با عاطفه‌گرایی ریشه دواند. برای مثال، طبق دیدگاه کوهلبرگ، میزان تأثیرگذاری عواطف در قضاوت‌های اخلاقی در مقابل عقل بسیار اندک است.

تاریخ فلسفه اخلاق، شاهد تغییرات قابل توجهی در نگرش به عواطف بوده است. از یک سو، عواطف به عنوان تهدیدی برای عقلانیت و اخلاق قلمداد شده و از سوی دیگر، به عنوان هسته مرکزی تجربه اخلاقی مورد ستایش قرار گرفته‌اند. (Cameron, Payne, & Doris, 2013, p.721) این تقابل و دوگانه‌نگری، ریشه در پیچیدگی نسبت عواطف با دیگر قوای نفسانی انسان مانند عقل، اراده و ادراک دارد؛ برخی فضایل مانند عشق، شفقت و ترحم به طور مستقیم با عواطف مرتبط هستند، در حالی که فضایل دیگری مانند دوراندیشی، شکیبایی و میانه‌روی، نشان‌دهنده تلاش برای مهار و هدایت عواطف به سمت اهداف اخلاقی هستند. این نشان می‌دهد که عواطف هم می‌توانند منبع کشف و انگیزش برای قوانین اخلاقی باشند (Joshua Greene, 2014, p.135) و هم می‌توانند مانعی بر سر راه فهم قوانین اخلاقی باشند. (Paul Bloom, 2017, p.7)

معرفت‌شناسان نیز در برخورد با نقش عواطف در شناخت، رویکردهای متفاوتی داشته‌اند. برخی از آن‌ها، هرگونه تأثیرگذاری عواطف بر باورها را نشانه نقص در معرفت می‌دانند. (James E Fleming, 2012, p.4) این دیدگاه، بر تفکیک کامل عقل و عاطفه تأکید دارد. در مقابل، فیلسوفان معاصر مانند ویلیام جیمز و جان‌اتان ادواردز، بر نقش مثبت عواطف در شکل‌گیری باورها و قوانین اخلاقی تأکید دارند. آن‌ها معتقدند که عواطف می‌توانند به ما در ارزیابی موقعیت‌ها و قضاوت‌های اخلاقی کمک کنند. (وین رایت، ۱۳۸۵، ص ۱۹) این دیدگاه، به ظهور نظریه‌های جدیدی در معرفت‌شناسی منجر شده است که به نقش عواطف در شناخت اخلاقی به عنوان یک عامل ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌نگرند. (Davidson, Sherer, & Goldsmith, 2009, p.852) عوامل مختلفی در تغییر نگرش به نقش عواطف در معرفت‌شناسی مؤثر بوده‌اند، از جمله مطالعات روانشناسی نشان داده‌اند که عواطف تأثیر قابل توجهی بر فرایندهای شناختی دارند. (Brun & Kuenzle, 2016, pp.1-2)

پژوهش‌ها

مسئله بنیادین پژوهش حاضر این است که با گذر از افراط و تفریط‌های تاریخی عقل‌گرایان و احساس‌گرایان، آیا اساساً می‌توان از بطن عواطف، به‌ویژه عواطف فطری و اصیل انسانی، به عنوان یک منبع دلالت‌گر برای استخراج و توجیه «قوانین اخلاقی» بهره جست؟ در ادامه به پیشینه بررسی این موضوع در مقالات پرداخته و وجه تمایز و نوآوری این نوشتار تبیین می‌شود. برخی آثار به «بررسی عواطف و وجدان با قضات اخلاقی» با روش تجربی و میدانی با رویکردی روانشناختی به بررسی موضوع پرداخته است. (میرزایی، ۱۳۹۳) برخی آثار به «نقش عواطف و هیجانات در اخلاق» پرداخته و از سه منظر فرا اخلاقی، روان‌شناسی اخلاق و منابع اسلامی، مساله مورد ارزیابی و در ادامه انحصار تأثیر عواطف بر قضاوت اخلاقی تحلیل شده است. (دیبا، ۱۳۹۱) برخی آثار نیز به «نقش معرفت‌شناسی عواطف در پیدایش اعتقادات» از دیدگاه الجین پرداخته و امکان تأثیرگذاری عواطف بر معرفت مورد ارزیابی قرار گرفته است. (مبینی، ۱۳۹۰). برخی آثار به «بررسی فطرت اخلاقی و وابستگی‌های اخلاق به دین از دیدگاه استاد مطهری» پرداخته (منصوری، ۱۳۹۷) و برخی دیگر به امکان سنجی تولید معرفت از عواطف پرداخته اند (میرشمسی، ۱۳۹۵) برخی آثار نیز بر امکان وجود شناخت‌های فطری اخلاقی و تبیین ماهیت آن‌ها تمرکز دارد، در حالی که پژوهش حاضر بر نقش عواطف فطری در فرآیند ادراک اخلاقی و چگونگی استخراج قوانین اخلاقی از این عواطف تمرکز می‌کند. (محمدی منفرد، شاه منصوری، ۱۴۰۲) برخی آثار بر شناخت فطری احکام اخلاقی و لوازم این شناخت با تأکید بر دیدگاه تفسیری علامه طباطبایی^۱ به تبیین امکان شناخت فطری احکام اخلاقی، ماهیت ادراکات فطری و لوازم آن در چارچوب دیدگاه علامه طباطبایی می‌پردازد و محور اصلی آن «شناخت فطری» است. (شاه منصوری و همکاران، ۱۴۰۴) در مقابل، مقاله پژوهش حاضر با تمرکز بر ساحت عاطفه، گامی فراتر برداشته و بررسی می‌کند که آیا عواطف فطری می‌توانند به‌عنوان مجرای برای ادراک و کشف قوانین اخلاقی عمل کنند. نوآوری آن، تبیین رابطه میان عاطفه، ادراک اخلاقی و استخراج قانون اخلاقی است. وجه تمایز اصلی پژوهش حاضر این است که برخلاف مطالعات پیشین، عواطف را نه صرفاً عامل روان‌شناختی در پیدایش باورها و نه صرفاً همراه با گرایش‌های فطری، بلکه به‌عنوان یکی از مجاری ادراک ارزش‌های اخلاقی بررسی می‌کند و سازوکار ارتباط میان عاطفه، ادراک و قانون اخلاقی را تحلیل می‌نماید.

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که ابتدا مبانی مفهومی عواطف و قوانین اخلاقی تبیین می‌شود؛ سپس سازوکار تأثیر عواطف بر ادراک قانون اخلاقی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ و در نهایت امکان دلالت عواطف فطری بر کشف قوانین اخلاقی ارزیابی می‌شود. لذا این مقاله در سه بخش سامان یافته است. در بخش نخست مفاهیم عواطف و قوانین اخلاقی تبیین می‌شود. در بخش دوم مبانی معرفت‌شناختی تأثیر عواطف بر ادراک و نسبت عواطف فطری و ادراکات اخلاقی تحلیل می‌شود. در بخش سوم امکان کشف قوانین اخلاقی از عواطف فطری ارزیابی می‌گردد.

۱. مفهوم‌شناسی عواطف و قوانین اخلاقی

۱-۱ - مفهوم عواطف و احساسات

عواطف؛ مجموعه احساساتی هستند که دارای متعلق شخصی بوده، (مصطفی ملکیان، ۱۳۹۰، ص ۴۱) همراه با ابراز بیرونی، وابسته به محرک‌های بیرونی و درونی می‌باشند؛ به نحوی که احساس‌های فرد را برای دیگران قابل درک و شناسایی می‌کنند. (Sadock, Sadock, & Ruiz, ۲۰۰۰) این کیفیات نفسانی، عموماً در رابطه با یک موجود زنده و ذی‌شعور دیگر در نفس انسان تحقق می‌یابند و وی را وامی‌دارند تا به نفع آن موجود دیگر، گامی بردارد و یا حداقل با وی اظهار همدردی یا همدلی نماید؛ لذا از آن به میل دیگرخواهی نیز تعبیر شده است. از منظر حکمت متعالیه، عاطفه برای هر موجودی میل و کششی است به جانب امری که موافق با طبع اوست و گریزان از آنچه مخالف طبع او است (ملاصدرا، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹۳۲). این اصطلاح از عواطف شامل عواطف طبیعی - ثانوی و نیز مثبت - منفی می‌شود. مراد از عواطف طبیعی، مواردی است که صرفاً به دنبال تأثیر عوامل طبیعی و بدون اینکه عوامل دیگری مانند کسب منفعت در آن‌ها دخیل باشد، شکوفا می‌شوند؛ مانند عواطف خانوادگی. اما عواطف ثانوی یا اجتماعی عواطفی هستند که مطلوب در آنها، در اصل چیز دیگری است و شخص مورد عاطفه، از آن جهت که واسطه دستیابی انسان به منفعتی خواهد بود، مورد توجه و عاطفه قرار می‌گیرد. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۴) مانند عاطفه میان معلم و شاگرد که رابطه تعلیم و تعلم، واسطه پیدایش این عاطفه است همچنین مراد از عواطف مثبت مواردی مانند شادی، محبت و علاقه؛ و عواطف منفی مواردی همچون ترس، غم، خشم و نفرت است (پلاچیک، ۱۳۷۱، ص ۳۰؛ محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۹).

۲- ۱ عواطف فطری و عواطف غریزی

عواطف انسانی می‌توانند منشأ غریزی یا فطری داشته باشند. در اینجا مراد از عواطف، صرفاً عواطف فطری بوده که برخوردار از ملاک‌های ذیل می‌باشد؛ (۱) با اصل آفرینش همراه هستند، (۲) غیراکتسابی بوده (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۳۶)؛ (۳) به مقتضای خلقت در عموم افراد انسان یافت می‌شوند، هرچند ممکن است در افراد مختلف، شدت و ضعف داشته باشد. (۴) قابل عوض شدن؛ یا تغییر نیستند، هرچند ممکن است مورد غفلت قرار گیرند، یا به دلیلی توجه به آنها تشدید شود (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۵۸)؛ (۵) آخرین و مهم‌ترین ویژگی اختصاصی امور فطری این است که به انسان و ویژگی‌های انسانی اختصاص دارند.

بنابراین فطرت می‌تواند منشأ عواطفی غیراکتسابی باشد که در نوع آفرینش بشر ریشه دارند؛ (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۱: ۳۰۱) یعنی ملازم با خلقت، در انسان به امانت گذاشته شده اند؛ مانند وفاداری، سخاوت، عفت، حیا و همدلی. با توجه به این که در امور فطری آگاهی و میل به کمال از ویژگی‌های محوری می‌باشد، در جنبه عملی، او را به اعمالی فرا می‌خواند که سعادت او را تأمین می‌نماید و این از ویژگی‌های خلقت آدمی است. (محمدحسین طباطبائی، ۱۴۰۳، ج ۲۰، ص ۲۹۸) خلقت انسانی به گونه‌ای است که فطرتاً مجهز به ملکات و اصول اخلاقی می‌باشد و برخی از بایدها و نبایدها از درون انسان برمی‌خیزند و حسن اخلاقی او را تشکیل می‌دهند. (محمدحسین طباطبائی، ۱۴۰۳، ج ۱۹، ص ۲۷۰) از این رو است که برخی اندیشمندان معاصر گرایش‌های فطری را مقدس می‌دانند و بر این باورند که گرایش‌های فطری با خودمحوری قابل توجیه نیستند (دهقانی و همکاران، ۱۴۰۴، ص ۵۰)؛ و همین گرایش‌ها ملاک انسانیت و ملاک تمییز انسان از سایر موجودات هستند. (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۷۳)

این در حالی است که عواطف غریزی تمایل و کششی غیراکتسابی در موجود زنده است که هدف آن، یا رفع نیازهای جسمی با به دست آوردن آرامش پیش از تحریک، یا دستیابی به لذت حاصل از ارضای غریزه است که انسان و حیوان در آن مشترک هستند (ابوترابی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۹) و صرفاً نیازهای جسمانی و بقای فرد و نوع انسان و حیوان‌اند را تضمین می‌کنند (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۷: ۱۷۹) که در نبود آنها فرد یا نوع روبه زوال می‌رود، چنان که فقدان گرسنگی و تشنگی، زمینه نابودی فرد را فراهم می‌سازد؛ و فقدان غریزه جنسی، بقای نوع را تهدید می‌کند. وجه امتیاز عواطف فطری از عواطف غریزی را در سه ویژگی ذیل می‌توان تبیین نمود.

۱. عواطف فطری مستلزم احساسات خودنگر و دیگرنگر هستند، یعنی احساساتی که شامل خود و دیگران می‌شوند. برای نمونه همان طور که وقتی دوست شما عمداً به دیگری آسیب می‌رساند، شما احساس انزجار و تنفر می‌کنید، همچنین لازم است زمانی که خودت نیز این کار را انجام می‌دهید همان احساس انزجار و تنفر برای شما هم حاصل شود؛ یعنی خودت نیز نسبت به آن رفتار احساس خوبی نداشته باشی؛ به نظر می‌رسد، تفاوت نگذاشتن بین خود و دیگران و در مواردی ترجیح دیگران بر خود، نشان از این دارد که احساساتی جنبه اخلاقی دارند که به نوعی متعالی بوده و صرفاً در پی تأمین منافع شخصی نیستند.

۲. عواطف ما باید به افراد ثالثی هم تعلق بگیرند، نه اینکه عواطف من تنها افرادی را شامل شود که نسبتی با من دارند. برای نمونه این گونه نباشد که تنها زمانی از آسیب زدن فردی به دیگری احساس بدی داشته باشی که آن فرد از بستگان تو باشد، بلکه لازم است حتی اگر آن فرد ناشناس باشد، باز هم احساس انزجار وجود داشته باشد؛ به تعبیر دیگر این عواطف باید تعمیم‌پذیری داشته باشند، این قید سبب می‌شود که عواطف فطری از سلیقه‌ای و نسبی بودن مصون بماند.

۳. فرد باید در زمینه اخلاقی از نوعی فرا احساس نیز برخوردار باشد. برای نمونه تصور کنید که فردی رفتار بدی دارد. حال فرض کنید که خود این فرد هیچ احساس گناهی نسبت به رفتار خود ندارد اما محتمل است شما یک احساس درجه دو نسبت به احساس درجه یک او داشته باشید و بگویید چه انسان بدی است که با انجام این رفتار احساس گناه نمی‌کند. (Prinz, 2008, p.369)

۳-۱ - مفهوم‌شناسی قوانین اخلاقی

قوانین اخلاقی، قضایایی حقیقیه‌ای هستند که ملاک صدق آن، تحقق طبیعت فعل می‌باشد و شرایط فاعل معینی در آن لحاظ نشده است؛ این قوانین، شامل همه عناوین افعال اختیاری می‌شوند و به نحو کلی، سخن از باید و نباید می‌گویند. (محمد تقی مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۵) برای مثال به نحو کلی بیان می‌گردد که صداقت در برخی موارد خوب است؛ فهم و تطبیق قوانین بر مصادیق برای همه افراد میسر و مقدور است.

غلبه داشتن قوانین اخلاقی بر سایر قوانین حوزه‌های علوم اجتماعی، تعمیم‌پذیری قوانین اخلاقی در شرایط مشابه، کفایت علم برای عمل اخلاقی، یکسان بودن قوانین اخلاقی برای همه انسان‌ها فارغ از جنسیت و ملیت، ابتناء بر مفسده و مصلحت مورد تأیید عقل، مقدور بودن، عدم تعارض با قاعده زرین، توجیه‌نشدن وسیله برای هدف، عدم وجود تضاد و تعارضی بین قوانین و وجود راه حل برای حالت تراحم، ویژگی‌هایی است که برخی نویسندگان برای قوانین اخلاقی برشمرده‌اند. (مصطفی ملکیان، ۱۳۹۰، ص ۱۳۱)

می‌توان گفت در حوزه اخلاق فردی قوانین مشترکی همچون حق‌جویی، حسن تدبیر، صبر، دوراندیشی، شجاعت، غیرت و قناعت در سنت‌های اخلاقی مطرح می‌باشد. در حوزه اخلاق اجتماعی نیز می‌توان به وفاداری، انصاف، سخاوت، عفت، حیا، دلسوزی، راست‌گویی و گشاده‌رویی اشاره نمود. در حوزه اخلاق الهی نیز تسلیم، حسن‌ظن، رجاء، خضوع و خشوع از فضائل اصلی می‌باشند. (محمد غزالی، ۱۳۷۵، صص ۷۴-۹۱) با توجه به تبیینی که ارائه گردید در این نوشتار صرفاً به بررسی نحوه دلالت عواطف بر کشف قوانین اخلاقی پرداخته خواهد شد. ذکر این نکته نیز لازم است که در هنگام مواجهه با مسائل علم اخلاق باید تمایزی دقیق میان اصل اخلاقی^۱ و قانون اخلاقی^۲ قائل شد، چراکه حوزه شمول هر یک از آن‌ها نسبت به دیگری متفاوت است.

اصول اخلاقی؛ ملاک‌هایی کلی هستند که مبنا و مأخذ استنباط قوانین اخلاقی بوده و شامل همه عناوین افعال نمی‌شوند. چنین استنباطی صرفاً برای عالمان اخلاق میسر است. در علم اخلاق اصول عامی وجود دارد که برای ارزیابی صفات و رفتارهای اختیاری به کار می‌روند؛ یعنی بر اساس اصول اخلاقی قضاوت می‌کنیم که کدام کار یا صفت نیک است و کدام بد و نادرست. (مجتبی مصباح، ۱۳۹۰، ص ۱۸) یکی از عناصر اخلاق، پاره‌ای قواعد، اصول، آرمان‌ها و فضائلی هستند که بتوان آن‌ها را در احکام کلی‌تر بیان کرد و زمینه را برای احکام جزئی و ادله آنها فراهم آورد. (فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۳۵) کمال‌طلبی، سعادت‌طلبی، خیرخواهی برای دیگران، قاعده طلایی حد وسط و قاعده زرین^۳ مصادیقی از اصول اخلاقی هستند. اصول اخلاقی به دلیل اختلافی بودن و غیرهمگانی بودن فهم‌شان مورد واکاوی این پژوهش نمی‌باشد.

^۱ Moral principle

^۲ Moral rule

^۳ چنان رفتار کن که دوستداری با تو رفتار شود.

۱ - ۲ - مبانی فلسفی تأثیر عواطف بر ادراک

عواطف و ادراک از توانایی‌های نفس انسانی است که به واسطه آن دو، نفس به امری گرایش می‌یابد و یا به شناخت چیزی می‌پردازد. نکته قابل توجه این است که بین این دو رابطه دو سویه برقرار است؛ از یک سو ادراک بر عواطف تأثیر دارد و از سوی دیگر عواطف نیز بر ادراک تأثیر گذار است. در ادامه نحوه تأثیر عواطف بر ادراک را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

عواطف انسانی، نحوه مواجهه با هم‌نوع هستند که در آن‌ها نیز مرتبه‌ای از شناخت نیز وجود دارد. مراد از شناختی بودن عواطف آگاهانه بودن یا مدلل و معقول بودن آن‌ها و یا وجود محاسبات پیچیده در آن‌ها نیست، بلکه مراد دریافت و پردازش اولیه اطلاعات می‌باشد، زیرا پیدایش و برانگیخته شدن عواطف در آدمی حاصل توجه به یک موضوع است که می‌تواند متأثر از اهداف و غایات و باورهای درست یا نادرست باشد که این دقیقاً همان وجه شناختی آن‌هاست، هرچند بدان توجه نداشته باشیم. (Nussbaum, 2003, p. 230) بنابراین برای تحقق حالات عاطفی در انسان، وجود مولفه شناختی ضرورت دارد، زیرا عواطف تنها زمانی پدید می‌آیند که موضوعات از منظر ملائمت یا عدم ملائمت با طبع حیوانی یا طبع والای انسانی مورد توجه و ادراک قرار گیرند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۶) پس عواطف از ادراک، منفک نیستند.

۲ - ۲ - نقش عواطف در شکل‌گیری ادراکات انسانی

ادراکی که برای نفس حاصل می‌شود بر دو گونه است؛ اول ادراک همراه با توجه و دوم ادراک بدون توجه که در آن علم به علم وجود ندارد، زیرا گاهی ما به چیزی آگاهی داریم ولی به علم خودمان توجه نداریم. بنابراین ادراک گاه به صورت انفعالی برای نفس حاصل می‌شود ولی «توجه» برای نفس همواره به صورت فعالانه ایجاد می‌شود. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۹۱)

بدون تردید، وجود مرتبه ای از توجه و التفات نفس به یک موضوع، عنصر کلیدی در تحقق برخی از ادراک‌ها است. حال سوال این است که چه عواملی سبب توجه نفس به یک موضوع می‌شوند؟ به نظر می‌رسد، در بسیاری از مواقع، عامل تعیین کننده در «توجه نفس» به یک موضوع، «میل» و علاقه باطنی نفس به آن موضوع است؛ یعنی هرگاه انسان «میل» به ادراک چیزی داشته باشد، نخست «توجه نفس» به آن معطوف می‌شود، سپس در صورت وجود شرایط، «ادراک» حاصل می‌شود. همچنین هنگامی که انسان به موضوعی «میل» نداشته باشد، به آن توجه نمی‌کند و درکی برای او نسبت به آن موضوع حاصل نمی‌شود. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۴۰۸)

از جمله شواهد عینی که می‌توان آن را تجربه کرد، قوت و سرعت حافظه یادگیری انسان و همچنین پیشرفت بهتر فعالیت‌های ذهنی در مورد مسائلی است که بدان‌ها علاقه‌مند هستیم. شگفت‌انگیزتر اینکه بسیاری از افراد، در تفکر خود، همان نتیجه‌ای را می‌گیرند که قبلاً بدان میل داشته‌اند؛ گرچه آنها گمان می‌کنند که آن نتیجه، به طور طبیعی، از استدلال به دست آمده است؛ حال آنکه «میل باطنی» آنها، در انتخاب مقدمات یک دلیل یا در کیفیت تنظیم آن مقدمات، مؤثر بوده و چه بسا موجب «مغالطه» شده است. به همین دلیل، حتی در حالتی که انسان میل به موضوعی نداشته باشد، سبب می‌شود که فرآیند ادراک محقق نشود، زیرا میل نداشتن انسان به گرفتن نتیجه‌ای خاص از مسائل فکری، به دلیل اینکه آن را منافی با خواسته‌های خود می‌بیند، موجب تغافل از آن موضوع و فکر نکردن درباره آن می‌شود، چون کشف حقیقت، گاه ممکن است انسان را از رسیدن به امیالش بازدارد. پس در نتیجه تمایلی به آن نخواهد داشت و از رفتن به دنبال حقیقت و تحصیل علم راجع به آن خودداری می‌کند. (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۴۰۷)

تأثیرگذاری امیال بر ادراک تا جایی است که اگر در مورد موضوعی از مرحله تفکر عبور نماید اما نتیجه‌ای که برای او حاصل شده، با امیالش در تعارض باشد، ممکن است درصدد تشکیک و ایجاد شبهه در نتیجه استدلال برآید. حال، اگر دلیل و برهان محکم بود و امکان ایجاد شبهه در آن نبود، ممکن است انسان به حافظه‌اش خیانت کند و در مدت کوتاهی، آن را به فراموشی بسپارد و در نهایت، اگر عاملی آن مسأله را به خاطرش بیاورد، از پذیرش قلبی و ایمان به آن خودداری نماید.

دستگاه ادراکی شامل سه عنصر حس، خیال و عقل است که به واسطه آنها فعالیت‌های ذهنی و شناختی، انجام می‌پذیرد. در مقابل دستگاه تحریکی شامل غرایز زیستی و گرایش‌های فطری می‌باشند که بخش مهمی از این غرایز و امور فطری، عواطف هستند. اگر انسان بهرمنند از ادراک بود اما از عواطف که باعث حرکت و حصول قدرت در اعضا می‌شود بی‌بهره بود، ادراک بی‌فایده و معطل باقی می‌ماند (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۸۶-۸: ۱۸۷). از آنجا که در مقام تبیین نحوه ادراک قوانین اخلاقی از عواطف هستیم و مدرکات خیالی زمینه تحقق ادراک کلی و عقلی را فراهم نموده و ارتباط وثیقی با عواطف دارند؛ به بررسی تأثیر عواطف بر مدرکات خیالی می‌پردازیم.

در مواردی متعددی خیال بر نفس سیطره پیدا نموده و تصورات جزئی خارج از دخالت عقل در نفس انسانی پدیدار می‌شوند که البته کنترل و مدیریت خیال و وهم با تهذیب نفس میسر می‌گردد. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص

۴۴) در ادامه به بررسی ادراک خیالی به عنوان امر مشترک میان عواطف غریزی و عواطف فطری می‌پردازیم.

از نتایج دخالت خیال این است که انسان‌ها به فراخور عواطفی که دارند، ابعاد خاصی از امور برایشان برجسته می‌شود. مثلاً کسی که به شدت کینه و نفرت شخصی را در دل دارد، در اوج عصبانیت، تنها افعال تشفی‌بخش در خیال او منعکس می‌گردد و به سایر ابعاد اخلاقی، حقوقی و اجتماعی آن در گام اول، توجهی ندارد. بنابراین، حالات عاطفی فرد در شکل‌گیری اراده‌ای که هم ماهیت ادراکی دارد و هم انگیزشی، تأثیرگذار هستند. به عبارت دیگر شوق صرفاً محصول تصور و تصدیق به فایده نیست، بلکه خود در تصور و تصدیق به فایده نیز دخیل -

است. (میرشمسی، ۱۳۹۵، ص ۲۱۶)

عواطف تحت تأثیر قوای ادراکی عمل می‌کنند (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۸۸) بنابراین عواطف ما نسبت به چیزهایی که با سعادت ما مرتبط‌اند، فعال می‌شوند. این عواطف به منزله علت غایی حرکت انسان محسوب می‌شوند (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۵۷-۲۵۹) با توجه به بالقوه بودن برخی از عواطف فطری، ملکات نفسانی نوعی آمادگی و گرایش برای عمل به گونه‌ای خاص و مشابه در موقعیت‌های زندگی هستند (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۴۰۵) پس برخی عواطف فطری بالقوه هستند که در انتظار فعلیت یافتن می‌باشند. باطن انسان، ترکیبی از صورت‌ها و فعلیت‌های چهارگانه (بهیمیت، سبعیت، شیطنیت، فرشته خویی) است که با غلبه هر یک از این ملکات، عاطفی متناسب با این ملکات در نفس ظهور خواهند کرد (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۱۲۳) از طریق خیال، ما از عاطفه‌ای به عاطفه‌ی دیگر منتقل می‌شویم. همچنین خیال تحت تأثیر حالات عاطفی نفس، نوع صوری را که تولید و یا بازیابی می‌نماید، تغییر می‌دهد. بدین ترتیب در تعاملی متقابل، از یک سو حالات عاطفی نفس به خیال جهت می‌دهند و از سوی دیگر خیال، حالات عاطفی نفس را متحول می‌سازد. هر عاطفه خوشایند یا ناخوشایندی به طور ذاتی، منضم به صورتی خیالی است و همین انضمام ذاتی صور خیالی است که هویت، ارزشمندی و معناداری عواطف ما را تبیین می‌کند. به عنوان مثال ترس از عذاب الهی، ترس از دشمن یا ترس از تاریکی، اگرچه همه ذیل عاطفه ترس قرار می‌گیرند، اما از ارزشمندی یکسانی برخوردار نیستند و هر یک اثر خاص و متفاوت خود (گریه خوف، گریه وحشت و ...) را در نفس ایجاد می‌کند.

صورت‌های خیالی در حالت غم، متفاوت با صور مربوط به زمان شادی است. هنگام عصبانیت، صور خیالی انتقام جویانه و تهاجمی احضار می‌شود و در هنگام آرامش و رضایت، صور صلح‌طلبی تخیل می‌گردد. بنابراین نفس صور خیالی را بواسطه عواطف و گرایش‌ها یعنی حب و بغض‌ها خلق می‌کند. آنچه به صور خیالی وجود می‌بخشد، گرایش‌های نفس به متعلقات خود است. بنابراین خیال در ظهور، بقا و تغییرات حالات عاطفی ما حضوری مؤثر و تعیین کننده دارد.

نیز عواطف افراد در تصدیق به فایده فعل، دخیل است. کسی که لذت جویی در نظام ارزشی او در بالاترین رده قرار دارد، در ارزیابی اموری که مشتمل بر رنج‌ها و مشقت‌ها است، تصدیق به فایده نمی‌کند، در حالی که اگر نظام ارزشی او به گونه‌ای دیگر سامان یافته بود، قضاوتش به گونه‌ای دیگر بود.

۳-۲ - واقع‌نمایی ادراک ناشی از عواطف

پیدایش عواطف آدمی ریشه در هنجارهای فردی و اجتماعی و ارزش‌گذاری ناشی از آن دارد و هر چند ذاتاً متصف به صدق و کذب نمی‌شوند اما از دو جهت می‌تواند درست یا غلط باشد. جهت اول این‌که انسان در فرآیند تحقق عواطف، متعلق غیرواقعی را، واقعی فرض کرده و نسبت به آن برانگیخته شده در حالی که مشخص شود دچار اشتباه در مصداق شده است؛ جهت دوم این‌که احکام ارزشی نادرست را متعلق عواطف خود قرار داده است، برای نمونه نفرت از برخی نژادها. (Winnicott, 1965, p. 461) بنابراین عواطف با توجه به متعلق خود، از دو جهت متصف به غیرواقعی هستند: از جهت عدم تعلق به موضوعات واقعی و از جهت عدم تعلق به ارزش‌های واقعی. بر این اساس گزاره‌های عاطفی حاکی از تمایلات انسانی مستلزم صدق و کذب هستند. (Nussbaum, 2003, p. 229) بنابراین صرف وجود عواطف دلیل بر صحت متعلق آن‌ها نیست، چرا که شاید عواطف بدون پشتوانه منطقی امری را در درون انسان مستحسن نموده باشد. برای تبیین نقش مثبت عواطف می‌توان تمرکز معرفت‌شناسی را از مفهوم سنتی «معرفت»^۴ به «فهم»^۵ تغییر داد، چرا که فهم محصول یک نظام شناختی کل‌گرایانه است که از مجموعه‌ای از «تعهدات شناختی»^۶ تشکیل شده است. این نظام تنها شامل باورها و حامل‌های صدق نیست، بلکه امور دیگری مانند منظرها، واژگان، روش‌ها، و «داده‌های عاطفی»^۷ را در بر می‌گیرد. «داده‌های عاطفی» به عنوان نخستین تجلی و ظهور یک شیء یا وضعیت از طریق عاطفه به ما منتقل می‌شوند این داده‌ها از «اعتبار اولیه» برخوردارند و قابلیت آن را دارند که در یک نظام شناختی منسجم جای گیرند. با این حال، این اعتبار اولیه ضعیف و مشروط است و اگر داده‌های عاطفی در درون نظام با سایر تعهدات شناختی درگیر شوند و ناسازگاری ایجاد کنند، ممکن است کنار گذاشته شوند.

^۴ Knowledge

^۵ Understanding

^۶ cognitive commitments

^۷ emotional deliverances

این ادعا در جنبه ایجابی، مبتنی بر وجود همبستگی قابل اعتماد میان برخی داده‌های عاطفی و اموری است که آنها را برمی‌انگیزند. بسیاری از ویژگی‌هایی که عواطف ما را برمی‌انگیزند؛ مانند قابل تحسین بودن یا تحقیرآمیز بودن، از نوع «ویژگی‌های وابسته به پاسخ»^۸ هستند. این ویژگی‌ها، اگرچه واقعیت‌هایی عینی دارند، اما هویت‌شان به پاسخی که در انسان برمی‌انگیزند مثل احساس تحقیر، وابسته است.

از این رو، اگر احساس تحقیر در مواجهه با یک شیء برانگیخته شود، این احساس نشانه‌ای از قابلیت تحقیرآمیز بودن آن شیء است. می‌توان نتیجه می‌گیرد که از طریق عواطف، می‌توان به دسترسی معرفتی نسبت به ویژگی‌های وابسته به پاسخ در جهان دست یافت. این پیوند قوی، داده‌های عاطفی را به منابع مناسبی برای آگاهی از محیط تبدیل می‌کند. برای تقویت استدلال می‌توان عواطف را با ادراک حسی مقایسه کرد. ادراک حسی نیز مانند عواطف، برآمده از محیط و دال بر جنبه‌هایی از آن است. ادراک حسی نیز خطاپذیر است و تحت تأثیر عواملی چون تنوع^۹ و حساسیت به شرایط^{۱۰} قرار می‌گیرد. با این وجود، ما بازدهی معرفتی ادراک حسی را نفی نمی‌کنیم. بر همین اساس، عواطف نیز، با وجود خطاپذیری و بی‌ثباتی، باید همچنان از جایگاه معرفتی برخوردار باشند، مادامی که همبستگی قابل اعتمادی با عوامل ایجادکننده‌شان وجود داشته باشد. همچنین توانایی ما در ارزیابی عواطف خود و دیگران مثل اینکه یک ترس عقلانی است یا خیر، شاهدهی بر وجود یک همبستگی قابل اعتماد میان عواطف و اوضاع و احوال مربوط به آنها است. علاوه بر این واکنش عاطفی یک متخصص در حوزه تخصصش، نسبت به یک موضوع، بسیار قابل اعتمادتر است. برای مثال، خوش آمدن یک کارشناس موسیقی از یک اجرا، دلالت قوی‌تری بر ارزش‌مندی واقعی آن اثر دارد تا خوش آمدن یک فرد عادی. این نشان می‌دهد که عواطف می‌توانند با تمرین و آموزش تقویت شوند تا حساسیت آنها نسبت به ویژگی‌های محیطی دقیق‌تر شود.

(Elgin, 2016, pp. 39-46)

^ response-dependent properties

⁹ variability

¹⁰ sensitivity to circumstances

از تحلیل‌های ادراک‌شناختی فوق برمی‌آید که عواطف انسانی، به‌ویژه در ساحت امور فطری، از یک نظام کل‌گرایانه تبعیت می‌کنند که قادر است داده‌های اولیه ارزشمندی را به دستگاه شناختی انسان متبادر سازد. سنجش دوسویه میان نظام تمایلات و مرتبه ادراک خیالی و حصول اعتبار اولیه در داده‌های عاطفی، نشان می‌دهد که عواطف صرفاً انفعالاتی کور نیستند، بلکه پیوند وثیقی با صورت‌های ادراکی دارند. این روابط شناختی و واقع‌نمایی مشروط عواطف، حلقه واسط بنیادینی را شکل می‌دهد تا بتوان امکان عبور از این مدرکات پدیدآمده از عواطف و نیل به قوانین اخلاقی ثابت را در بخش بعدی مورد بررسی و کالبدشکافی عمیق قرار داد.

۳. امکان کشف و استخراج قوانین اخلاقی از عواطف فطری

پس از تبیین مبادی مفهومی و بررسی سازوکارهای ادراکی نفس، در این بخش به هسته مرکزی پژوهش پرداخته می‌شود. هدف آن است تا با رویکردی تحلیلی و مبتنی بر حکمت اسلامی، امکان یا امتناع دلالت عواطف بر قوانین اخلاقی، نقش عوامل انگیزشی در این فرآیند و در نهایت، حدود و ثغور این کاشفیت مورد ارزیابی و استنتاج قرار گیرد.

۱- ۳ - عواطف فطری به مثابه ابزار کشف قوانین اخلاقی

در راستای تبیین نهایی و پاسخ به مسأله بنیادین پژوهش، ضروری است نحوه دلالت عواطف بر ادراکات مورد کالبدشکافی دقیق فلسفی قرار گیرد. بر این اساس، عواطف فطری را می‌توان به مثابه ابزار کشف و درک احکام اخلاقی مورد بررسی قرار داد. احکام و قوانین اخلاقی، به ویژه ملکات اخلاقی کلی و مطلق (مانند صداقت، عدالت‌ورزی و اخلاص)، ریشه در ساحت عواطف فطری و گرایش‌های اصیل وجود آدمی دارند؛ زیرا این عواطف، در حقیقت تجلی وجودی و بازتاب درونی همان قوانین عینی اخلاق در نظام نفسانی انسان به شمار می‌آیند.

این احکام کلی، مشترک و جاودان هستند و در وجدان همه انسان‌ها وجود دارند. از این رو، کشف و فهم این احکام اخلاقی فطری نیازمند رجوع به درون و خودشناسی است. انسان از طریق درون‌بینی، به حقایقی همچون شرافت ذاتی، کرامت نفس و حریت وجودی خویش نائل می‌شود و درمی‌یابد که رذایل با این گوهر سازگاری ندارند. این آگاهی فطری، غیراکتسابی است و فرد به‌صورت ناآگاهانه این کرامت ذاتی را احساس می‌کند. در واقع، این نیروی درونی وجدان (نفس لوامه) است که با ملامت و قضاوت خود، نقش عاطفی مهمی ایفا می‌کند. این قوه دارای گرایش به سمت خوبی‌ها و انزجار از بدی‌هاست؛ به‌گونه‌ای که غمگین شدن هنگام بدی‌ها و شادمان شدن هنگام انجام کارهای خوب، نشان‌دهنده همین گرایش فطری است. در نهایت، در این فرآیند، عقل به‌عنوان تحلیل‌گر شرایط در کنار وجدان قرار می‌گیرد.

۲ - ۳ - جنبه‌های شناختی و ارزشیابی معرفتی عواطف

پیش از بررسی نحوه و گستره استخراج قوانین اخلاقی، می‌توان به جنبه شناختی و ارزشیابی عواطف پرداخت. عواطف فطری به عنوان حالت‌های شناختی ارزشمند نیز تلقی می‌شوند که در فرآیند قضاوت و فهم نقش دارند. در برخی موارد عواطف صرفاً یک انفعال یا حالت بدنی نیستند، بلکه بهره‌مند از حالت‌هایی شناختی بوده که ریشه در داورهای ارزشی فرد دارند. در این حالت، عاطفه ناظر به یک موضوع بوده که شامل حکمی است که آن موضوع را از منظر غایات و اهداف شخصی فرد، مهم و ارزشمند تلقی می‌کند. البته این داورهای شناختی لزوماً آگاهانه نیستند و بسیاری از عواطف از فعالیت‌های ناخودآگاه ناشی می‌شوند که متأثر از ساختار اجتماعی، فرهنگی، و باورهای فردی هستند.

با این وجود، عواطف فطری می‌توانند به عنوان منابع شناخت عمل کنند. برخی «داده‌های عاطفی، دارای اعتبار اولیه هستند، زیرا همبستگی قابل اعتمادی میان این داده‌ها و ویژگی‌های وابسته به پاسخ در اشیاء وجود دارد مانند قابل تحسین بودن یا ترسناک بودن. اگر یک ویژگی واقعی مثل قابل تحقیر بودن، هویت خود را مدیون پاسخی باشد که در انسان برمی‌انگیزد، پس احساس تحقیر در مواجهه با آن، نشانه‌ای معرفتی و شاهدهی بر وجود آن ویژگی در شیء است. به همین دلیل، عواطف می‌توانند همانند ادراکات حسی (که آن‌ها نیز خطاپذیر و متغیرند، منابعی مناسب برای آگاهی از محیط پیرامون تلقی شوند. با وجود این، عواطف خام ممکن است دچار خطاپذیری و بی‌ثباتی باشند. از این رو، لازم است عواطف «فرآوری» شوند تا در خدمت اهداف معرفتی قرار گیرند. این فرآوری شامل اصلاح حساسیت عاطفی و تأمل در واکنش‌های عاطفی است.

۳-۳ - شرایط اعتبار معرفتی عواطف فطری

عواطف غریزی به مثابه نیروی محرکه عمل اخلاقی می‌توانند ایفای نقش نمایند. دلیل این امر آن است که شناخت صرف برای تحقق عمل اخلاقی کافی نیست. در کنار ادراک، مؤلفه‌ای غریزی به نام شوق وجود دارد که به مثابه اهرم تحرک، انسان را به سوی کنش و رفتار سوق می‌دهد. انسان دارای یک حرکت ذاتی به سوی مطلوب است. این شوق غریزی، که تحت عنوان عشق نیز مطرح می‌شود، نیرویی است که در کنه وجود همه موجودات، از جمله انسان، قرار داده شده تا او را به سوی کمال و سعادت سوق دهد.

اعمال انسان مسبوق به ادراک و سپس مسبوق به شوق است. این گرایش‌ها مانند حب و بغض به عنوان «نیروهای غریزی و ذاتی» عمل می‌کنند که انسان را به جذب امور مطلوب یا دفع امور نامطلوب برمی‌انگیزند. اگر این گرایش وجود نداشته باشد، ادراک به تنهایی نمی‌تواند منجر به عمل و تحقق رفتار شود. این نیروی محرک، در واقع، خود به خودی نیست، بلکه متأثر از قوا و ادراکات انسان است و از همان ابتدا غایت‌مند است.

اگرچه لذت‌های وجدانی و درونی می‌توانند در فرد انگیزه ایجاد کنند، اما این انگیزش‌ها لزوماً رابطه ضرورت بین آگاهی اخلاقی و عمل اخلاقی ایجاد نمی‌کنند. بسیاری از افراد، با وجود علم به خوبی یک فعل، به دلیل ضعف انگیزه، همچنان به آن عمل نمی‌کنند.

تنها ایمان به خداوند، آن هم در مرتبه عشق و محبت است که می تواند رابطه ای قطعی و ضروری میان علم اخلاقی و عمل اخلاقی برقرار کند. در این مرتبه، انسان شیفته و شیدای محبوب می شود و دیگر انگیزه ای جز رضای معشوق ندارد. این عشق فطری است که انگیزش را کامل می کند و فرد حتی بدون توجه به سود و زیان مادی یا بهشت و جهنم، یک فاعل اخلاقی کامل خواهد بود.

۴ - ۳ - حدود دلالت عواطف فطری بر قوانین اخلاقی (تبیین برهانی امکان استخراج)

با اتکا بر مبانی معرفتی و انگیزشی یادشده، اکنون می توان به اصل مدعای پژوهش پرداخت. به نظر می رسد ادراکی که از طریق عواطف امکان دستیابی بدان را داریم، بر چند حالت متصور می باشد؛ نخست آنکه عواطف، دال بر ادراکی قبل از وجود خود باشند که آن ادراک، زمینه یا علت اعدادی این میل و عاطفه را فراهم نموده است؛ در نتیجه عاطفه معلول آن ادراک است، بنابراین کشف عاطفه از ادراک انئی می باشد. در مرحله بعد بحث واقع نمایی ادراک پیشین مطرح می شود؛ که این معرفت ممکن است از منبع فطری، تجربی یا عقلی پدید آمده باشد و بنا بر هر کدام، معیار صدق آن متفاوت می باشد. برای نمونه معرفتی دال بر خوب بودن یک رفتار قبلاً داشته ام ولی الان دچار غفلت شده ام و میل کنونی من، سبب التفات به ادراک پیشین من می شود. اگر این احساس مرا مرتبط به محفوظات ذهنی ام نمود، خود آن گزاره را از نظر واقع نمایی مورد بررسی قرار می دهم، اما اگر مرا به امری مرتبط نکرد از جهت اعتبار بی ارزش می باشد.

دوم آنکه عواطف سبب ایجاد معرفت به خود متعلق میل شوند که این خود بر دو نوع می باشد: اول معرفت حضوری و دوم معرفت حصولی وجدانی که حکایتی از آن علم حضوری می باشد؛ این دو حالت مرتبط با بحث ما نمی باشد و تأثیری در کشف قوانین اخلاقی ندارد.

سوم آنکه عواطف، ما را به معرفت پسینی برسانند؛ یعنی مثلاً از میل به ترحم به مظلومان، کشف می کنیم که ترحم خوب است و ما را بر اساس مبانی فلسفه اخلاق اسلامی به کمال می رساند. در اینجا می توانیم تعبیر دلالت را به کار ببریم. سوال این است که این نوع ارتباطی که بین عواطف و ادراک برقرار شده است از نوع علت ناقصه یا علت اعدادی می باشد؟ یا اینکه از جهت انطباق با فطرت و موثر بودن در ایصال به کمال در عداد علل حقیقی به شمار می آید.

در پاسخ به این پرسش گفته می شود که منشأ این عواطف یا غریزی یا فطری است. اگر آن منشأ غریزی باشد، در میان امور غریزی تنها میل جنسی است که جنبه روانی دارند؛ زیرا میل به جنس مخالف که زمینه ازدواج را فراهم می نماید؛ اولین مرحله ای است که انسان را از خودگرایی مذموم خارج می کند و هر مقدار که الفت زوجین در این میان بیشتر شود، قدمی از خود فردی خارج می شوند. بنابراین؛ میل جنسی زمینه را به عنوان علت اعدادی برای درک برخی از قوانین اخلاق همچون از خودگذشتگی و همدلی فراهم می نماید (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۱۶۶) و دلالت کاملی بر کشف قوانین اخلاقی ندارند.

اما در مورد امور فطری اگر مشخص شود که مربوط به کمال نوع انسانی می باشد، می توان نتیجه گرفت که چنین عاطفه ای کاشف از یک قانون اخلاقی می باشد. این نقطه، دقیقاً همان بزنگاهی است که مرز میان عاطفه گرایی صرف و واقع گرایی اخلاقی مبتنی بر حکمت اسلامی را روشن می سازد. در ادامه به بررسی و تبیین این مسأله پرداخته می شود.

حال که امیال فطری یکی از عوامل معرفتی می باشند می توانند به جهت ارتباط شان با عوامل عاطفی، زمینه را برای کشف قوانین اخلاقی فراهم نمایند. چرا که امیال فطری مربوط به اصل خلقت و مختص به انسان و ویژگی های انسانی هستند و در صورتی که ارتباط این امیال با اخلاق منطقاً تبیین شود، به کشف قوانین اخلاقی منتهی می شود. مراد از امیال مرتبط با اخلاق این است که مربوط به رفتارهای اختیاری بوده و ثانیاً ما را به هدف نهایی اخلاق که در مکتب اخلاقی اسلام، قرب اختیاری انسان به خداوند است، برسانند. زمانی عواطف می توانند حکایت از قوانین اخلاقی داشته باشند که منشأ میل، خود امری واقعی، منطقی و اخلاقی باشد.

همان گونه که بیان شد منشأ عواطف انسان یا غریزه است یا فطرت؛ عواطف غریزی جنبه اخلاقی ندارند زیرا امور غریزی در جهت تأمین منافع حیوانی بوده و ارضاء آنها به طور مستقیم مصداق کمال اخلاقی برای انسان نمی باشند؛ چرا که همراه با درک کمال نمی باشند. هر چند در یک مورد فقط، همان گونه که گذشت، زمینه ساز امر اخلاقی می گردد.

در مقابل، عواطف فطری بر خلاف عواطف غریزی، اولاً همراه با درک آگاهانه از کمال، نفی خودخواهی و تمایل به دیگرخواهی می‌باشند؛ و هر کدام ما را به کمال اخلاقی خاصی، می‌رسانند. از آنجا که عواطف فطری تغییرناپذیرند و در همه انسان‌ها به صورت استعداد مشترک نهادینه شده است، می‌توان قوانین اخلاقی ثابت و جهان شمولی را از آن‌ها کشف نمود. لذا ثابت می‌گردد که این نوع ارتباطی که بین عواطف و قانون اخلاقی برقرار شده است از نوع علت اعدادی نمی‌باشد بلکه از جهت انطباق با فطرت و مؤثر بودن در ایصال به کمال در عداد علل حقیقی به شمار می‌آید.

با بررسی مصادیقی که در آن‌ها تمایل اخلاقی داریم، می‌یابیم که این مصادیق جنبه شخصی و فردی نداشته، بلکه این تمایل‌ها که منتهی به رفتار جوانحی یا جوارحی می‌شوند، از جهتی ارزش‌مند هستند که مصادیقی از قانون اخلاقی بوده؛ که به نحو کلی بر مصادیق متعددی، منطبق می‌شوند. امیال فطری کاشف از قوانین اخلاقی در حوزه صفات و رفتار می‌باشند. البته ذکر این نکته ضروری است که کاشفیت امیال فطری از قوانین اخلاقی، منتهی به کشف همه قوانین اخلاقی نمی‌شود، بلکه برخی به واسطه تحلیل عقلی با تبیین تجربی و بخش کثیری از قوانین اخلاقی به دلیل نقص قوای شناختی و عدم احاطه وجودی انسان بر عالم هستی و شئون نفسانی، صرفاً به وسیله دین برای انسان مکشوف می‌شوند. عواطف فطری به دلیل انطباقی که با ویژگی‌های کمالی انسان دارند در صورتی که به مرحله بروز برسند، می‌توانند دلالتی تام بر قانون اخلاقی داشته باشند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش در مقام پاسخ‌گویی به مسئله امکان استخراج قوانین اخلاقی از عواطف، با رویکردی فلسفی اثبات کرد که عواطف فطری از ظرفیت دلالت‌گری بر احکام اخلاقی برخوردارند. برخلاف رویکردهای عاطفه‌گرایانه یا عقل‌گرایانه تقلیل‌گرا، عواطف فطری صرفاً انفعالاتی فاقد ادراک نیستند؛ بلکه حاوی درک آگاهانه از کمال، نفی خودخواهی و میل به دیگرخواهی می‌باشند و پیوند وثیقی با صورت‌های ادراکی دارند. این نوشتار با تفکیک دقیق معرفت‌شناختی میان عواطف غریزی و فطری، اثبات نمود که دلالت عواطف فطری بر قوانین اخلاقی، تنها در حد یک علت اعدادی متوقف نمی‌ماند، بلکه به دلیل انطباق با ساختار کمال‌جوی انسان و هدایت اراده به سوی هدف نهایی اخلاق یعنی قرب الهی، در زمره علل حقیقی قرار می‌گیرد. این تبیین نشان می‌دهد که داده‌های عاطفی اصیل، در صورت فراوری در یک نظام شناختی کل‌گرایانه، بازدهی معرفتی قابل‌اتکایی در کشف ارزش‌های ثابت اخلاقی ارائه می‌دهند. با وجود این دستاوردها، مسیر کشف قوانین اخلاقی از طریق عواطف با محدودیت‌هایی در قلمرو شمول روبه‌رو است. کاشفیت امیال فطری توانایی استخراج تمام قوانین اخلاقی را ندارد؛ زیرا به دلیل نقصان قوای شناختی و عدم احاطه وجودی انسان بر مراتب عالم هستی، درک بخش کثیری از این قوانین منحصرراً نیازمند تبیین عقلی و هدایت وحیانی دین است.

فهرست منابع

۱. ابوترابی، احمد. ۱۳۹۷. *اصول و مبانی امور فطری*. چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
۲. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۹. «فطرت در آینه قرآن». *انسان پژوهی دینی*، ش ۲۳: ۵-۲۸.
۳. دهقانی، امین و همکاران. ۱۴۰۴. «نقش فطرت و وجدان در تحقق آزادی در اندیشه ملاصدرا و هایدگر». *آموزه‌های فلسفه اسلامی*، شماره ۳۷، صص ۳۹-۸۴.
۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۶۳. *مفاتیح الغیب*. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.
۵. فرانکنا، ویلیام کی. ۱۳۸۳. *فلسفه اخلاق*. ترجمه‌ی هادی صادقی. چاپ دوم، قم: طه.
۶. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۰۳. *المیزان فی تفسیر القرآن*. ۲۰ ج. بیروت: مؤسسه الأعلمی.

للمطبوعات.

۷. غزالی، محمد، ۱۳۷۵. *احیاء علوم الدین*. ۴ ج. چاپ هفتم، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۸. مصباح، مجتبی، ۱۳۹۰. *بنیاد اخلاق*. چاپ هفتم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
۹. مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۳۸۶. *آموزش فلسفه*. ۲ ج. چاپ هفتم، قم: بین الملل.
۱۰. _____ ۱۳۸۸. *اخلاق در قرآن*. ۲ ج. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
۱۱. _____ ۱۳۸۷. *مشکات (خودشناسی برای خود سازی — به سوی خودسازی)*. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
۱۲. _____ ۱۳۸۳. *معارف قرآن*. ج. ۱. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
۱۳. _____ ۱۳۸۸. *فلسفه اخلاق*. چاپ چهارم، تهران: بین الملل.
۱۴. ملکیان، مصطفی ۱۳۹۰. «درس گفتار روان شناسی اخلاق». جزوه-روانشناسی-اخلاق-استاد-مصطفی-<https://file.googell.ir/products/۲۸۳۴/-pdf>.
ملکیان-در-قالب
۱۵. مطهری، مرتضی. ۱۳۸۷. *فطرت*. چاپ هجدهم، تهران: صدرا.
۱۶. _____ ۱۳۹۰. *مجموعه آثار*. ۲۱ ج. چاپ نوزدهم، تهران: صدرا.
۱۷. _____ ۱۳۸۸. *تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران: صدرا.
۱۸. موسوی خمینی، روح الله. ۱۳۷۸. *آداب الصلاة*. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
۱۹. میرشمسی، زینب السادات. ۱۳۹۵. «عواطف به چه معنا شناختی هستند؟». *پژوهش های فلسفی-کلامی*، ش ۵۵: ۲۰۶-۲۴.
۲۰. نصر اصفهانی، مریم، ۱۳۹۹، پروای دیگران؛ درآمدی بر فلسفه اخلاق مراقبت، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۱. وین رایت، ویلیام. ۱۳۸۵. *عقل و دل؛ درآمدی به نقد عقل عاطفی*. ترجمه ی محمدهادی شهاب. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

1. Brun, Georg, and Dominique Kuenzle. 2016. "A New Role for Emotions in Epistemology?" In *Epistemology and Emotions*, 1-31. Routledge.
2. Bloom, Paul, *Against Empathy: The Case for Rational Compassion* (Random House, 2017), p. 7.
3. Cameron, C Daryl, B Keith Payne, and John M Doris. 2013. "Morality in High Definition: Emotion Differentiation Calibrates the Influence of Incidental Disgust on

- Moral Judgments.” *Journal of Experimental Social Psychology* 49 (4): 719-25.
4. Davidson, Richard J, Klaus R Sherer, and H Hill Goldsmith. 2009. *Handbook of Affective Sciences*. Oxford University Press.
 5. Elgin, Catherine Z. 2016. “Emotion and Understanding.” In *Epistemology and Emotions*, 33-49. Routledge.
 6. James E Fleming, “Passions and Emotions, NOMOS LIII, Yearbook of the American Society for Political and Legal Philosophy, 53,” 2012.
 7. Joshua Greene, *Moral Tribes: Emotion, Reason, and the Gap between Us and Them* (Penguin, 2014).
 8. Nussbaum, Martha C. 2003. *Upheavals of Thought: The Intelligence of Emotions*. Cambridge University Press.
 9. Prinz, Jesse, "Is Morality Innate?", in *Moral Psychology*, Ed by walter sinnott Armstrong, London, Cambridge, Massachusetts Institute of Technolog. The MIT Press, V1, 2008.
 10. Sadock, Benjamin J, Virginia Alcott Sadock, and Pedro Ruiz. 2000. *Comprehensive Textbook of Psychiatry*. Vol. 1. lippincott Williams & wilkins Philadelphia.
 11. Winnicott, DW. 1965. “The Role of Maternal Care in the Maturation Process and Facilitating Environment.” *International Psychoanalytic Library*, Hogarth Press, London.